

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

فرستنده: علی مشرف
۰۳ جون ۲۰۲۴

راهی که المان از تلاش برای جلوگیری از تکرار هولوکاست تا دفاع از اسرائیل نتانیا هو طی کرد



بسیاری از کسانی که المان را کشوری نسبتاً مترقی می‌دانستند اکنون معتقدند فرهنگ یادآوری هولوکاست همواره المان را ملزم به پشتیبانی بی‌قیدوشرط از اسرائیل کرده است. اما حقیقت از این پیچیده‌تر و عجیب‌تر است. خاطره هولوکاست، در دهه ۸۰ میلادی بود که در نظام سیاسی جمهوری فدرال المان ریشه دواند. در دو دهه گذشته این فرهنگ یادآوری به قهقراء رفته، چراکه المان این باور را، که هولوکاست این کشور را در برابر بشریت مسؤول ساخته، رها کرده و در عوض فقط در برابر اسرائیل احساس مسؤولیت می‌کند

المانی‌ها مدت‌هاست که از «مسؤولیت المان در برابر بشریت» حرف می‌زنند. این مسؤولیت با اشاره‌ای به سابقه هولوکاست و عبرت گرفتن از آن، جلوگیری از نسل‌کشی را یکی از اصول سیاست خارجه المان و در تعبیری دیگر جزء «منافع ملی» این کشور می‌داند. اما در دهه‌های اخیر و علی‌الخصوص از دوران نخست‌وزیری انگلا مرکل به این سو، این مسؤولیت اخلاقی، به پیمانی همه‌جانبه برای دفاع از اسرائیل و همه جنایت‌هایش تبدیل شده است. چیزی که هانس کودنانی آن را «بیش‌صهیونیست» شدن المان می‌نامد. «فرهنگ یادآوری» که زمانی آن را روشی درخور برای رویارویی با گذشته می‌دانستند چطور به بیراهه رفت؟

به گزارش «ترجمان» هانس کوندانی، در دیسنت نوشت: طی پنج ماه بعد از ۷ اکتوبر، مردم دنیا با وحشت شاهد بودند که المان از هولوکاست استفاده می‌کند تا انتقادات علیه جنگ اسرائیل در غزه را خاموش کند. واکنش دولت المان به این منازعه فرقی با واکنش ایالات متحده نداشت: هر دو کشور به اسرائیل سلاح دادند و در دیوان بین‌المللی دادگستری از اسرائیل در برابر افریقای جنوبی حمایت کردند. اما المان در آزار و شکنجه معترضان، هنرمندان و روشن‌فکرانی که با مردم فلسطین ابراز همدردی و همبستگی کرده‌اند از امریکا هم فراتر رفته و از همان مسؤلیتی که نسل‌کشی نه چندان دور بر دوشش قرار داده به‌نوعی برای اثبات اخلاقی بودن خود استفاده می‌کند.

متوسل شدن به هولوکاست برای مهار انتقادات علیه اسرائیل تفاوت دارد با فرهنگ یادآوری^۱ - که زمانی، به عقیده بسیاری از ناظران بین‌المللی، روشی درخور پیروی برای رویارویی با گذشته بود. حتی سوزان نیمین فیلسوف، که پنج سال پیش کتابی نوشت و در آن از فرهنگ یادآوری المان به‌عنوان الگویی برای امریکا یاد کرد، اکنون معتقد است که این فرهنگ «به بیراهه رفته است». نیمین از نوعی «مک‌کارتیسم یهوددوستانه»^۲ منحصراً المانی یاد می‌کند - اگرچه این عبارت یهودیان منتقد اسرائیل مثل ماشا گسن، نویسنده نیویورکر، یا کندس بریتز هنرمند را نیز نشانه می‌گیرد و بنابراین دقیق‌تر آن است که بگوئیم «مک‌کارتیسم صهیونیستی».

اگرچه بدرستی توجه زیادی به این موارد خاص آزار و اذیت معطوف شده، اما پیدایش و تکامل فرهنگ یادآوری المان کمتر مورد بحث قرار می‌گیرد. خصوصاً در ایالات متحده، بسیاری از کسانی که المان را کشوری نسبتاً مرفعی می‌دانستند اکنون معتقدند فرهنگ یادآوری هولوکاست همواره المان را ملزم به پشتیبانی بی‌قیدوشرط از اسرائیل کرده است. اما حقیقت از این پیچیده‌تر و عجیب‌تر است. خاطره هولوکاست، در دهه ۸۰ میلادی بود که در نظام سیاسی جمهوری فدرال المان ریشه دواند. در دو دهه گذشته این فرهنگ یادآوری به قهقراء رفته، چراکه المان این باور را، که هولوکاست این کشور را در برابر بشریت مسؤل ساخته، رها کرده و در عوض فقط در برابر اسرائیل احساس مسؤلیت می‌کند.

در مورد این پسرفت، بیشتر تقصیرها متوجه آنگلا مرکل است که در بیست سال گذشته بر سیاست المان تسلط داشت. با این حال، در چند دهه اخیر، قدرت‌های سیاسی همگرا اتحاد عجیبی بین چپ میانه المان و جناح راست امریکا و اسرائیل برقرار کرده‌اند. امروزه المان توسط دولتی ائتلافی متشکل از سوسیال‌دمکرات‌ها، سبزها و دمکرات‌های آزاد رهبری می‌شود که، به گفته نیمین، به نظر می‌رسد در مورد اسرائیل مواضعی دارد که حتی «از مواضع کمیته روابط عمومی امریکا و اسرائیل نیز محافظه‌کارانه‌تر و حمایت‌گرانه‌تر» است.

برای درک این اتحاد عجیب و غریب، باید نگاهی دوباره به دهه ۶۰ میلادی بیندازیم، زمانی که فرهنگ یادآوری المان از دل چپ نوی برخاست که می‌خواست با پیشینه نازیسم روبه‌رو شود. این داستان را در کتاب اولم با عنوان *آرمان‌شهر یا آشویتس*^۳ روایت کرده‌ام. این کنشگرها اولین المانی‌هایی بودند که هویت ملی خود را به مسؤلیت کشورشان در قبال هولوکاست پیوند زدند. رویکرد آن‌ها، خلاف صهیونیسم افراطی کوتاه‌نظرانه‌ای که امروزه در المان رواج دارد، بر مبنای درکی جهان‌شمول از درس‌های هولوکاست استوار بود، نه این که به‌طور ویژه فقط بر اسرائیل متمرکز باشد - حتی زمانی که فکر و ذکرشان درگیر آرام کردن وجدان خود المان بود.

نسل ۱۹۶۸ و اسرائیل

با این که امریکائی‌های بعد از جنگ جهانی دوم فرزندان آن‌هایی بودند که با نازی‌ها جنگیده بودند - که به آن‌ها «نسل بی‌نظیر» گفته می‌شود - همتایان آن‌ها در المان غربی فرزندان، به قول خودشان، «نسل آشویتس» بودند. برای نسل

۱۹۶۸، رویارویی با نازیسم و عبرت‌گرفتن از هولوکاست هم از لحاظ هویتی مهم بود و هم بشدت جنبه شخصی داشت. آن‌ها وقتی به بزرگسالی رسیدند، کم‌کم سکوتی را که درباره گذشته‌ها نه‌چندان دور نازیسم المان وجود داشت شکستند. اولین صدر اعظم المان غربی، کنراد آدناوئر مسیحی و دمکرات، هرگونه پرداختن به نازیسم را بخوبی سرکوب کرده بود؛ بسیاری از کسانی که در رژیم نازی سمتی داشتند اصلاح شده و به سمت‌های پیشین خود بازگردانده شدند؛ تا اواسط دهه ۵۰، صاحب‌منصبان خدمات کشوری، قوه قضائیه و دانشگاه‌ها عمدتاً همان صاحب‌منصبان دوره رایش سوم شده بودند. بسیاری از جوانانی که در المان غربی بزرگ شده بودند، به قول یکی از کسانی که با آن‌ها مصاحبه کردم، احساس می‌کردند «توسط نازی‌ها محاصره شده‌اند». در اواسط دهه ۶۰، کم‌کم متوجه شدند که فقط افراد نیستند که باقی می‌مانند، بلکه تداوم ساختاری نیز وجود دارد: جمهوری فدرال حکومتی فاشیستی یا دست‌کم «پیش‌فاشیستی» بود. جنبش دانشجویی به‌عنوان اعتراضی علیه این تداومات واقعی و خیالی به وجود آمد.

در ۲ جون ۱۹۶۷، دانشجویی به نام بنو اونه‌سورگ توسط پولیس برلین غربی در اعتراضات علیه ورود شاه ایران به برلین کشته شد. شش روز بعد، اسرائیل جنگ شش‌روزه را شروع کرد. تا آن زمان، چپ نوی المان غربی مایل بود از اسرائیل حمایت کند و به چشم یک پروژه سوسیالیستی به آن می‌نگریست. اما همین که جنبش دانشجویی پس از کشته‌شدن اونه‌سورگ رو به افراط گذاشت، با اسرائیل نیز به دشمنی برخاست و دیگر آن را پایگاه امپریالیسم امریکائی در خاورمیانه می‌دانست - موضعی که، تا حدودی، واکنشی علیه حمایت شدید اکسل اشپرینگر، غول رسانه‌ی منفور جناح راست، از اسرائیل بود (در طول جنگ، اشپرینگر به‌شوخی گفته بود که به مدت ۶ روز روزنامه‌های اسرائیلی را به المانی منتشر می‌کرده).

طی دهه بعدی، برخی از چپ‌های المان غربی به‌طور فزاینده‌ای بر اسرائیل متمرکز شدند و از آن انتقاد کردند، و در ادامه از مرز ضدصهیونیسم عبور کردند و به یهودی‌ستیزی رسیدند. این یهودی‌ستیزی جناح چپ در سال ۱۹۷۶ به اوج خود رسید، زمانی که دو فلسطینی و دوشه‌روند المان غربی که از جنبش دانشجویی فرانکفورت خارج شده بودند یک جت ایرفرانس را ربودند، به انتبه در اوگاندا پرواز کردند و مسافران اسرائیلی و یهودی را جدا کرده و بقیه مسافران را رها کردند (یوناتان، برادر بنیامین نتانیا‌هو، در حمله بعدی اسرائیل برای آزادسازی گروگان‌ها کشته شد - نتانیا‌هو این رویداد را آغاز زندگی سیاسی خود می‌داند).

رویداد انتبه تعجب بسیاری را در چپ نوی المان غربی برانگیخت، از جمله یوشکا فیشر که از چهره‌های تأثیرگذار در یکی از گروه‌های فرانکفورت به نام «مبارزه انقلابی» بود. فیشر یکی از هوایماریها به نام وینفرید بوزه را که عضو جناح چپ فرانکفورت بود می‌شناخت. فیشر بعدها به کسی که زندگی‌نامه‌اش را می‌نوشت گفت که این هوایماری، و به‌خصوص جداکردن مسافران یهودی و غیریهودی، به او نشان داده است که «چگونه کسانی که از سوسیالیسم ملی و جنایات آن اعلام برائت می‌کنند ناخودآگاه همان جنایات نازی‌ها را تکرار می‌کنند». در سال‌های بعد، شکست پروژه سیاسی چپ نو، و درهم‌تنیدگی آن با تروریسم، جهان‌بینی فیشر را در هم شکست و او را وادار کرد تا در بسیاری از مواضع سیاسی خود تجدیدنظر کند. پیشینه نازیسم و مسئولیتی که المان درقبال آن داشت هنوز هم برای او مهم بود، اما درس‌های دیگری از آن گرفت.

فیشر کم‌کم از آن ضدصهیونیسم سابق خود فاصله گرفت. مثلاً وقتی اسرائیل در سال ۱۹۸۲ به لبنان حمله کرد، فیشر از اسرائیل در برابر انتقادات سبزه‌ها - حزبی سیاسی که تازه در آن عضو شده بود - دفاع کرد. او و بسیاری از هم‌قطارانش خود را با جمهوری فدرال نیز آشتی دادند، جمهوری فدرالی که اکنون در چشم مبارزان سرخورده به‌منزله یک سنگر دمکراتیک شکننده در برابر فاشیسم بود. هاینریش آگوست وینکلر، مؤرخ المانی، این را «چپ‌پسا-آدناوئر» می‌نامد -

یعنی چپی که بسیاری از مواضع کنراد آدناوئر را پذیرفته بود، کسی که قبلاً برای جنبش دانشجویی تجسم حکومتی فاشیستی بود.

آشویتس و منافع ملی المان

آن زمان، فیشر بیش از پیش با مسأله پیامدهای نازیسم برای سیاست خارجی المان درگیر شد. در سال ۱۹۸۵، در چهلمین سالگرد پایان جنگ جهانی دوم در اروپا، فیشر [مقاله‌ای](#) برای هفته‌نامه "لی سایت" نوشت که با این جمله به پایان می‌رسید: «تنها مسؤولیت المان در مورد آشویتس می‌تواند محور منافع ملی المان غربی باشد» (واژه نسبتاً کهن «Staatsräson» گاهی اوقات به اشتباه «دلیل وجود» ترجمه می‌شود، اما بهتر است آن را دلیل حکومت یا چیزی شبیه «منافع ملی» ترجمه کرد). فیشر می‌خواست با در نظر گرفتن اصل مسؤولیت آن‌ها در قبال هولوکاست طرحتی برای سیاست خارجی المان استنتاج کند.

در آن زمان، فیشر معتقد بود که این اصل یعنی استفاده نکردن از نیروی نظامی. اما پس از نسل‌کشی سربرنیتسا در سال ۱۹۹۵، موضع خود را عوض کرد. فیشر، پس از دوستش دنیل کوهن بندیت که ستاره و قایق ماه می ۱۹۶۸ در پاریس بود و بعدها به فرانکفورت مهاجرت کرده و «جنبش انقلابی» را راه‌اندازی کرده بود، از ایده مداخله نظامی به‌منظور جلوگیری از نسل‌کشی حمایت کرد. تا آن زمان فقط راست میانه مدافع این موضع بود و سبزه‌ها آن را بهانه‌ای برای نظامی‌سازی مجدد المان می‌دانستند. فیشر در نامه‌ای سرگشاده خطاب به حزیش پرسید که اگر نسل او از تمام قوایش برای جلوگیری از نسل‌کشی استفاده نکرده بود، آیا آن‌ها هم مثل پدر و مادر هایشان در دوران نازی شکست نمی‌خوردند؟ سه سال بعد، زمانی که فیشر در دولت قرمز-سبز به رهبری گرهارد شرودر سوسیال‌دمکرات -یکی دیگر از معترضان ۱۹۶۸، که البته مثل فیشر دغدغه هولوکاست را نداشت- وزیر امور خارجه شد، این شانس را پیدا کرد که ایده‌های خود را عملی کند. با بحث بر سر مداخله نظامی برای جلوگیری از پاک‌سازی قومی کوزوو، مسأله پیامدهای آشویتس برای سیاست خارجه المان خیلی زود به اوج خود رسید. این بحث به‌ویژه در میان سبزه‌ها، که هم به ایده صلح و هم به مسؤولیت هولوکاست معتقد بودند، شدید بود. به نظر می‌رسید آن‌ها باید بین دو اصل یکی را انتخاب می‌کردند: «جنگ دیگر هرگز» که باعث شد برخی با مداخله نظامی ناتو در صربستان، یا حداقل با مشارکت المان در آن، مخالفت کنند؛ یا «آشویتس دیگر هرگز» که برخی (از جمله فیشر) را بر آن داشت تا از مداخله نظامی و مشارکت المان حمایت کنند. و سواس نسبت به آشویتس به بحثی خودمحرانه در سیاست خارجی منجر شد که به نظر می‌رسید بیشتر حول محور خود المان است تا منطقه مورد بحث، یعنی بالکان. باین وجود، اگرچه فیشر پس از واقعه انتبه از اسرائیل بیشتر حمایت می‌کرد، اما ایده «آشویتس دیگر هرگز» او کماکان آرمانی جهانی برای مقابله با نسل‌کشی در سراسر دنیا بود.

از جهان‌شمولی تا خاص‌گرایی

اگرچه فیشر در بحث بر سر کوزوو پیروز شد -چهار جنگنده تورنادوی المانی برای بمباران صربستان به ناتو پیوستند- سرانجام عقیده همگانی بر این بود که او برای اهداف سیاسی «از آشویتس استفاده ایزاری کرده است». بعدها وقتی با ولفگانگ ایشینگر، که آن زمان معاون وزیر امور خارجه المان بود و بعدها مدیر کنفرانس امنیتی مونیخ شد، مصاحبه کردم، او به من گفت که رئیس سابقش «بیش از حد به این موضوع می‌پرداخت تا حمایت داخلی را جلب کند». از آن زمان به بعد، آشویتس دیگر مانند دهه ۱۹۹۰ در بحث‌های سیاست خارجی المان مورد استناد قرار نگرفت.

اما در مورد اسرائیل استثنا وجود داشت. حمایت المان از اسرائیل به دوران آدناوئر برمی‌گشت که در سال ۱۹۵۲ با پرداخت غرامت موافقت کرد و به آن کشور سلاح داد و هنگامی که دیگر استناد به آشویتس در مباحثات سیاست خارجه رواج نداشت، برخی از اعضای جناح راست از اصطلاح منافع ملی استفاده می‌کردند، اصطلاحی که فیشر در مقاله ۱۹۸۵ خود آن را احیاء کرد تا بر مسؤولیت المان در قبال اسرائیل تأکید کند. همان‌طور که روزنامه‌نگار پاتریک بانرز سال ۲۰۰۲ در *فرانکفورتر آلگمانیه زایتونگ* نوشت، «منافع ملی المان این است که هیتلر نتواند پس از مرگش پیروز شود». یهودیان هنوز در محاصره دشمن بودند و پیروز نشدن این دشمنان همان‌قدر برای منافع ملی المان اهمیت داشت که جلوگیری از تسلط نازیسم بر خود المان مهم بود.

در سال ۲۰۰۵، زمانی که مرکل صدر اعظم المان شد - سیمتی که تا ۱۶ سال بعد آن را حفظ کرد - دولت سبز-قرمز به پایان رسید. مرکل، سه سال بعد از آغاز به کار، در یک [سخنرانی](#) در پارلمان اسرائیل - اولین سخنرانی صدر اعظم المان در آنجا - ادعا کرد که همه اسلاف او از مسؤولیت ویژه المان در قبال امنیت اسرائیل آگاه بوده‌اند. او اعلام کرد «این مسؤولیت تاریخی بخشی از منافع ملی کشور من است».

به نظر می‌رسید سخنرانی مرکل متأثر از رودولف درسر باشد که در سال‌های ۲۰۰۰ تا ۲۰۰۵ سفیر المان در اسرائیل بود و در [مقاله‌ای](#) در سال ۲۰۰۵ نوشت «امنیت اسرائیل جزء منافع ملی ماست». اگرچه این اصطلاح در اصل از فیشر گرفته شده بود، طبق گزارش‌های اخیر اشپیگل، پرسنل مرکل گمان می‌کردند که بیشتر شبیه «[سبک گفتار مسیحی دمکرات](#)» عملگرها است. البته این خصوصیت بارز مرکل بود: او معروف بود به این که در سیاست «هیچ رویکرد جایگزینی وجود ندارد» و به دنبال این بود که سیاست المان در قبال اسرائیل را از فضای رقابت دمکراتیک خارج کند و، به بیان یورگن زیمرر مورخ، تعهد به امنیت اسرائیل را به اصلی «[بی‌چون و چرا و بدون جایگزین](#)» تبدیل سازد.

مرکل موفق شد: تمام طیف‌های سیاسی توافق داشتند که مسؤولیت در برابر اسرائیل یکی از اصول منافع ملی المان است. در سال ۲۰۲۱، دولت ائتلافی جدید، متشکل از سوسیال دمکرات‌ها، سبزها و دمکرات‌های آزاد به توافقی رسیدند که کاملاً در مورد آن مذاکره شده بود و بند مشهوری در آن به چشم می‌خورد: «امنیت اسرائیل جزء منافع ملی ماست». صدر اعظم اولف شولتز، ده روز پس از حمله‌های ۷ اکتوبر، به اسرائیل رفت و این بیانیه را تکرار کرد - اسرائیل در آن هنگام هزاران بمب روی غزه انداخته بود (ینس پلوتنر، مشاور امنیت ملی او، زمانی که درسلر سفیر بود در سفارت المان در اسرائیل کار می‌کرد).

از وقتی مرکل از قدرت کناره‌گیری کرده، انتقادات فزاینده‌ای علیه میراث سیاست خارجی او وجود داشته است - خصوصاً این که در مورد چین و روسیه منافع اقتصادی را بر امنیت اولویت داده بود. از ۷ اکتوبر به بعد، کاملاً مشخص شد که مرکل میراث مخربی را برای سیاست خارجه المان در قبال اسرائیل نیز برجا گذاشته است. در سال ۲۰۰۹، یک سال پس از آن که در پارلمان اسرائیل سخنرانی کرد، نتانیاهو برای بار دوم به قدرت رسید و از آن به بعد اسرائیل هرچه بیشتر به جناح راست متمایل می‌شود. اکنون المان خود را برای انتقاد از اسرائیل کاملاً عاجز یا بی‌میل می‌بیند؛ حتی وقتی اسرائیل مردم غزه را به‌زور از خاک خودشان بیرون کرده و منهدم می‌سازد.

[المان بیش‌صهیونیست](#)

در دهه ۲۰۱۰، با خودم فکر می‌کردم که آیا کاهش حمایت عمومی داخلی باعث خواهد شد که تعهد المان به اسرائیل کمتر شود؟ نوعی دگرگونی نسلی در حال وقوع بود، نظر به این که نسل ۱۹۶۸، که پیشینه نازیسم برایشان اهمیت هویتی و جنبه شخصی داشت، جای خود را به نسلی داده بود که موضع دور و بی‌تفاوتی نسبت به نازیسم داشت (کتابی

تأثیرگذار با عنوان **پدربزرگ نازی نبود**^۴ نشان می‌دهد که چگونه اعضای این نسل نمی‌توانند تصور کنند که پدربزرگ و مادربزرگ‌هایشان در این جنایات سهیم بوده‌اند). از این گذشته، جامعه المان نیز متکثرتر می‌شد و مهاجران نیز درک خودشان را از پیشینه نازیسم دارند.

در کمال تعجب، آنچه در دهه گذشته شاهدش بودیم المانی بیش‌صهیونیست بوده تا پصاصهیونیست. حتی با این که تغییرات نسلی و جمعیتی حافظه جمعی هولوکاست را پیچیده‌تر کرده، سران المان بر تعهدشان نسبت به اسرائیل پافشاری می‌کنند. درحقیقت، دلیل این کار تا حدودی آن است که می‌ترسند مبدا برداشت آن‌ها از پیشینه نازیسم مثل قبل اشاعه نداشته باشد و می‌خواهند قبل از این که کار از کار بگذرد، تعهدشان را به اسرائیل مستحکم کنند.

جانشینان یوشکا فیشر در حزب سبز نه تنها درک خود را از پیشینه نازیسم تغییر داده و به جای درکی جهان‌شمول، به درکی خاص‌تر گرایش پیدا کرده‌اند، بلکه با حرارت نیز از آن دفاع می‌کنند. سیاست‌مداران برجسته حزب سبز، از جمله آنالنا بئربروک، وزیر امور خارجه، و رابرت هابک، وزیر اقتصاد، از سرسخت‌ترین حامیان اسرائیل و جدی‌ترین منتقدان ضدصهیونیسم و طرفداری از فلسطین هستند. با این وجود، خلاف محافظه‌کاران امریکائی، حمایت بی‌قید و شرطشان از اسرائیل را نوعی مبارزه با نازیسم می‌دانند - به عبارت دیگر، آن را موضعی روبه‌جلو تلقی می‌کنند. فیشر به‌خاطر درگیری با نومحافظه‌کاران امریکائی در آستانه حمله به عراق در سال ۲۰۰۳ معروف است. او با حمله به عراق مخالف بود. اما اکنون بعضی از سبزهای نو بیشتر به نومحافظه‌کاران نزدیک‌اند تا به جناح چپ.

موضع شرکت رسانه‌ئی اشپیرینگر نسبت به اسرائیل عملاً به موضع کل تشکیلات سیاسی المان تبدیل شده است - از جمله جانشینان چپ‌گرایان نو که در سال ۱۹۶۷ با حمایت اشپیرینگر از اسرائیل شدیداً مخالف بودند. اخیراً اشپیرینگر علیه برخی از منتقدان اسرائیل پرونده‌سازی کرده است، از جمله نمی الحسن، یک روزنامه‌نگار فلسطینی‌المانی که در نهایت از تلویزیون ملی المان، زد دی اف، **اخراج** شد. کارکنان این شرکت باید اعلامیه حمایت از اسرائیل را امضاء کنند. در یکی از ایالت‌های المان، دمکرات‌های مسیحی حمایت از اسرائیل را برای شهروند شدن **الزامی** کرده‌اند. و سایر ایالت‌ها نیز قصد دارند همین کار را بکنند - گویی تمام شهروندان المان کارمند اشپیرینگر هستند.

سال گذشته، روزنامه‌دی‌سایت **گزارش تحقیقی** تکان‌دهنده‌ای از ایمیل‌های لورفته ماتیاس دوپفتر، مدیر عامل اشپیرینگر، منتشر کرد. دوپفتر در یکی از ایمیل‌ها چکیده باورهای سیاسی خود را بیان می‌کند. ایمیل با عبارتی عجیب و دلهره‌آور به پایان می‌رسد، عبارتی که اجماع سیاسی پدیدآمده در چند دهه اخیر المان را به‌خوبی توصیف می‌کند: «صهیونیسم از همه چیز مهم‌تر است».

هانس کوندنانی (Hans Kundnani) همکار پژوهشی ارشد در مؤسسه چتم هاوس و نویسنده کتاب *The Paradox of German Power* (2014) است.

پی نوشت:

۱ - Erinnerungskultur یا memory culture [مترجم].

۲ - متهم کردن مخالفان و منتقدان به یهودی‌ستیزی [مترجم].

۳ - Utopia or Auschwitz

۴ - Grandpa wasn't a Nazi